

چندجانبه گرایی رقابتی و آینده‌ی حکمرانی جهانی

اگر چه بین الملل گرایی لیبرال در حال افول است، اما این به معنای پایان چندجانبه گرایی نیست. در عوض، مرحله جدیدی به نام چندجانبه گرایی رقابتی آغاز می شود. در این مرحله، قدرت های بزرگ برای پیشبرد منافع راهبردی خود از نهادهای بین المللی استفاده می کنند که به جای تعامل همکاری جویانه به رقابت ژئوپلیتیک منجر می شود. مبانی نظری روابط بین الملل بر نقش نهادهای در ارتقای همکاری بین دولت ها تأکید می کند. نهادگرایی لیبرال استدلال می کند که نهادهای کاهش هزینه های معاملات، تسهیل اشتراک گذاری اطلاعات و تقویت اعتماد، دولت ها را قادر می سازند تا بر مشکلات اقدام جمعی غلبه کنند. دهه ی ۱۹۹۰ و اوایل دهه ی ۲۰۰۰ این پتانسیل را با توافق نامه های تجاری گسترده و گسترش هنجارهای لیبرال دموکراتیک، به ویژه در دوران تک قطبی آمریکا، به نمایش گذاشت. نظریه ی رژیم های بین المللی تأکید می کند که این چارچوب های نهادی تحت تأثیر پویایی قدرت قرار دارند. قدرت های نوظهور به دنبال اصلاح قوانین برای همسو شدن با منافع خود هستند و قدرت های رو به زوال برای حفظ ارتباط تلاش می کنند. نظریه ی گذار قدرت تأکید می کند که این دوره های تغییر بر رقابت مشخص می شوند و خواستار ترتیبات نهادی جدید هستند. دیدگاه های متضاد واقع گرایی مانند جان مرشایمر استدلال می کنند که نهادهای اغلب به جای تقویت همکاری واقعی، در خدمت منافع راهبردی قدرت های بزرگ هستند. علاوه بر این، نظریه های انتقادی و سازه گراییه تأکید می کنند که نهادهای عرصه های مبارزه ایدئولوژیک هستند؛ جایی که هنجارها و رفتارها مورد مناقشه قرار می گیرند. این نشان می دهد که زوال هنجارهای لیبرال ممکن است یک دگرگونی تحت تأثیر قدرت ها و منافع رقیب باشد. در دولت بایدن، آمریکا به سمت چندجانبه گرایی «باشگاهی» حرکت کرد که نمونه های آن ابتکارانی مانند چارچوب اقتصادی ایندوپاسیفیک (IPEF) و شورای تجارت و فناوری (TTC) با اتحادیه اروپا است، در حالی که رقابت راهبردی با چین را حفظ کرده و از طریق اقداماتی مانند قانون چیپس (CHIPS) بر سیاست صنعتی داخلی تأکید می کند. این نشان دهنده تغییر نقش تاریخی آمریکا به عنوان معمار نظم بین المللی لیبرال، به ویژه پس از تغییراتی است که در دوران دولت ترامپ آغاز شده است. از سوی دیگر، چین به طور فعال از طریق نهادهایی مانند اتحادیه بین المللی مخابرات (ITU) و سازمان تجارت جهانی، در حال شکل دهی به استانداردهای جهانی است و در عین حال نفوذ خود را از طریق ابتکارهای منطقه ای مانند مشارکت اقتصادی جامع منطقه ای (RCEP) و ابتکار کمربند و جاده (BRI) اعمال می کند. این راهبرد دوگانه نشان می دهد که چین هم در ساختارهای موجود مشارکت می کند و هم جایگزین هایی برای افزایش نفوذ جهانی خود ایجاد می کند. روسیه بر تقویت ارتباطات خود با کشورهای جنوب جهانی تمرکز دارد و خود را به عنوان رهبر در برابر سلطه غرب قرار می دهد. از نهادهایی مانند شورای امنیت برای تحقق منافع ژئوپلیتیک خود استفاده و همچنین شبکه های خود را ایجاد می کند که در اتحادیه اقتصادی اوراسیا (EAEU) و سازمان پیمان امنیت جمعی (CSTO) مشهود است. به طور کلی، این متن روند چندجانبه گرایی گزینشی را بر جسته می کند؛ جایی که قدرت های بزرگ منافع خود را در یک چشم انداز رقابتی جهانی، با اصلاح نهادهای موجود یا ایجاد نهادهایی جدید برای همسو شدن با اهداف راهبردی خود، دنبال می کنند. بین پارادایم های لیبرال واقع گراییانه در روابط بین الملل وجود دارد. نهادهای در حال تکامل از تسهیل کنندگان همکاری به ابزارهای نفوذ و رقابت هستند و این امر مستلزم یک بازتنظیم نظری است که هم وابستگی متقابل و هم رقابت راهبردی را در بر می گیرد. قدرت های میانی مانند هند و ترکیه این تغییر را با مشارکت در قالب های دوجانبه و چندجانبه نشان می دهند و تأکید می کنند که چندجانبه گرایی رقابتی از پویایی قدرت های بزرگ فراتر می رود. گذار از بین الملل گرایی لیبرال به معنای تبدیل آن به یک چارچوب رقابتی با هدف پیشبرد منافع راهبردی است. این تغییر چالش هایی را برای حکومت جهانی ایجاد می کند، زیرا نهادهای ممکن است به ابزارهای رقابت قدرت های بزرگ تبدیل شوند و ظرفیت آنها را برای رسیدگی به مسائل فراملی تضعیف کنند. با این حال، این امر همچنین امکان هایی را برای همکاری گرینشی در حوزه های حیاتی مانند حکمرانی اقلیمی و آمادگی برای همه گیری فراهم می کند. این متن خواستار درک دقیقی از تعامل بین پویایی قدرت و کارکردهای نهادی است و بر لزوم اصلاح نهادهای جهانی و بازاندیشی حکمرانی در دورانی متنوع و رقابتی تأکید می کند. در نهایت، چگونگی تکامل چندجانبه گرایی رقابتی، تأثیر قابل توجهی بر ثبات و عدالت جهانی در آینده خواهد داشت.

بین الملل INTERNATIONAL



آدام واینستین	استیون سایمن
معاون برنامه خاورمیانه در اندیشکده کوئینسی	مقام شورای امنیت ملی در دوره کلینتون و اوباما

امروزه رابطه ایالات متحده و ترکیه رابطه ای پرتنش است، با اختلافات و ناهم راستایی راهبردی. این وضعیت به خصوص در بستر جنگ داخلی سوریه برقرار بوده اما مدت ها پیش از آن هم وجود داشته است. ایالات متحده و ترکیه، گرچه در ناتو متحد یکدیگرند، به لحاظ تاریخی، دارای ارزش های مشترکی نبوده اند که مدیریت تراکنش گرایی ذاتی اتحاد های این چنینی را آسان تر کند؛ به همین خاطر، هر گاه منافع راهبردی یکی از دو طرف یا سیاست های داخلی شان، نسبت به دیگری دچار واگرایی شده، تنش ها بین شان بالا گرفته. جنگ داخلی سوریه نیز، به خصوص پس از ظهور خلافت داعش در سال ۲۰۱۴، این اختلاف را به وضوح نشان داد. ترکیه در ابتدا حامی مأموریت شکست داعش در سوریه بود اما وقتی آمریکا با یگان های مدافع خلق یا همان ی پ گ به رهبری کردها شریک شد، ترکیه نسبت به کارزار نظامی آمریکا ناامیدی و بدبینی پیدا کرد. برای ترکیه، ی پ گ دنباله حزب کارگران کردستان یا همان پ ک ک است؛ گروهی شبه نظامی که ترکیه از اوایل دهه ۱۹۸۰ با آن ها درگیر نبرد بوده و آن ها را تهدیدی وجودی برای خود می بیند. این ناهم راستایی بین اهداف اصلی در سوریه، پویه شناسی ناسازگاری بین آمریکا و ترکیه ایجاد کرد. دسامبر ۲۰۲۴، هیئت تحریر شام با اچ تی اس، گروه اسلام گرای سنی که روابط نزدیکی با ترکیه دارد، کارزار نظامی موفقی اجرا کرد که به سقوط رژیم اسد منجر شد. حکمرانی هیئت تحریرالشام البته متزلزل است، اما آمریکا و ترکیه دغدغه های مشترک در سوریه دارند که همانا درگیری داخلی دوباره در سوریه باشد. از سرگیری جنگ در سوریه ممکن است منجر به موج دیگری از مهاجرت به ترکیه و فراتر از آن شود، محرک مداخله عمیق تر از سوی اسرائیل باشد. تلاش های ایران برای نفوذ در تحولات را احیا کند و بر خلاف کلیت منافع مشترک در سوریه متحد باشد. در این میان، رئیس جمهور دونالد ترامپ میل خود را به خروج نیروهای آمریکا از سوریه ابراز کرده. او همچنین ابراز تمایل کرده اجازه نفوذ بیشتر ترکیه در شمال سوریه را بدهد.

چالش دیگر در روابط دو طرف، به مسئله اسرائیل برمی گردد. روابط ترکیه با اسرائیل در دوران رئیس جمهور رجب طیب اردوغان، همواره پرتنش بوده است؛ اما پیش از جنگ غزه، این رابطه رویه گرمی می رفت. اردوغان ادبیات تندى نسبت به اسرائیل داشت و روابط اقتصادی را هم تا حدی متوقف کرده بود اما علی رغم این ها، بعد از سقوط رژیم بشار اسد، دو طرف در سوریه به تعامل با یکدیگر ادامه داده اند. این ناشی از موضع عملگرایی ترکیه است که بیشتر راهبردی است تا ایدئولوژیک؛ به علاوه، از نظرگاه امنیتی سنتی ایالات متحده، نفوذ ترکیه همچنان به نفوذ ایران ترجیح دارد. ترکیه علاقه دوبرای نشان داده که در سراسر خاورمیانه جای پای محکم بسازد، به خصوص در سوریه و عراق. به نظر می رسد، به مدیریت تنش ها با اسرائیل نیز مایل است. دولت ترامپ هم در ظاهر آماده است به لحاظ نظامی از شمال سوریه عقب بکشد و امنیت این منطقه را به شراکیش در منطقه بسپارد. روابط با دولت جدید دمشق را نیز زیر نظر دارد. در چنین شرایطی، ظرفیت بهبود روابط ایالات متحده و ترکیه وجود دارد.

عوامل دیگری هم به کاهش تنش ها بین آمریکا و ترکیه یاری رسانده اند. مرگ فتح الله گولن از این جمله بود. گولن، متحد سابق اردوغان بود که به رقیبش تبدیل شده بود. او مقصر کودتای سال ۲۰۱۶ ترکیه خوانده شد. با توجه به اینکه او دوران تبعید خود خواسته اش را در ایالات پنسیلوانیای آمریکا می گذراند، بسیاری نیز در ترکیه بر این باور بودند که نهادهای اطلاعاتی آمریکا از او حفاظت می کنند. سناتور باب مننذر، از پیگشامان انتقاد از ترکیه نیز از کنگره آمریکا رفت. حسن تفاهم شخصی خوبی هم بین دورتیس جمهور، ترامپ و اردوغان برقرار است. در عین حال برای برپایی روابط بهتر، لازم است واشنگتن درک کند که سوریه و شمال عراق، مسائل حیاتی در منافع ملی ترکیه هستند و اهمیت شان برای آنکارا بسیار مهم تر است تا اهمیت شراکت با کردها برای واشنگتن.

▼ ناهم راستایی راهبردی آمریکا و ترکیه

رابطه آمریکا و ترکیه، با بی اعتمادی متقابل و فقدان هدف مشترک همراه است و نیز، داخل ترکیه، با انزجار عمومی. این رابطه تا حد زیادی تراکنشی است و این سوالات متعددی ایجاد می کند: آیا این الگو دوام پذیر است؟ اگر آمریکا از سوریه خارج شود چه خواهد شد؟ واشنگتن چطور می تواند به آنکارا اطمینان دهد که از تهدید کردها نسبت به ترکیه حمایت نمی کند؟ فروش تسلیحات و شراکت در ناتو کجای ماجرا قرار می گیرد؟ آیا می شود



تکس: EPA

آنکارا – واشنگتن در خاور

ترکیه و آمریکا چطور از ناهماهنگی راهبردی به مدیریت

جهت مقاومت در برابر نفوذ ایران.

دغدغه قدیمی آمریکا درباره اختلافات با ترکیه، مربوط به خطر تشدید افقی تنش ها از سوی آنکارا است؛ با نشث تقابل ها از حوزه های کردها، ناتو، سوریه و اتحادیه اروپا؛ اما مرور سابقه پنج سال اخیر نشان می دهد، هر دو به نفع خود می بینند که نگذارند اختلافات در یک عرصه، مزاحم تعامل در عرصه ای دیگر شود؛ چنان که تنش ها در سوریه و عراق روابط در ناتو را کاملاً دچار اختلال نکرده. استثنای این موضوع در سال ۲۰۱۹ بود که هجوم ترکیه به سوریه و تهدید وتو در ناتو منجر به سرریز اختلافات شد. به جز این، دو طرف اغلب توانایی مداوم خود را در این زمینه نشان داده اند که در موضوعی عمیقاً اختلاف داشته باشند و در دیگری، به همکاری یا مدیریت روابط بپردازند.

▼ تأثیر غزه بر روابط ترکیه و اسرائیل

ترکیه اولین کشور اسلامی بود که در ۱۹۴۹، اسرائیل را به رسمیت شناخت. تا دهه ها هم دو طرف رابطه ای بی سروصدا اما دارای اهمیت راهبردی را حفظ کردند. در دهه ۱۹۹۰، روابط عمیق تر هم شدند: اسرائیل در درگیری ترکیه با پ ک ک، به آنکارا سلاح و اطلاعات داد، در شرایطی که آمریکا فروش تسلیحات به ترکیه را متوقف کرده بود. بازداشت عبدالله اوجلان در سال ۱۹۹۹ اما روابط را سرد کرد، چون ترکیه دیگر حمایت اسرائیل را حیاتی نمی دید. در دهه ۲۰۰۰ هم این روند ادامه یافت، به خصوص با از بین رفتن نفوذ ارتش در سیاست های ترکیه و نیز ماجرای کشتی ماوی مرمره که در نهایت به قطع رابطه هم منجر شد. در سال ۲۰۱۶، روابط باز ادامه یافتند. تجارت دوجانبه به ۷ میلیارد دلار هم رسید اما در ماه مه ۲۰۲۴، ترکیه آن را متوقف و ادامه اش را منوط به آتش پس در غزه کرد. درست چند هفته قبل از ۷ اکتبر ۲۰۲۳، اردوغان با بنیامین نتانیاهو، نخست وزیر اسرائیل برای اولین بار دیدار کرده بود تا بر سر همکاری های نفتی گفت وگو کنند. بعد از آغاز جنگ، ترکیه ابتدا تلاش کرد بین روابط حامیانه اش با حماس

این رابطه را از نو ساخت؛ این سوالات بازتاب پیچیدگی های پیش رو در روابط این دو طرف و در خاور میانه اند. ایالات متحده اغلب نسبت به درک شرکا و حریفان از دغدغه های امنیت ملی خودشان غافل است. این نقطه کور به ویژه پس از مداخلات ایالات متحده در دوران پس از یازده سپتامبر بر جسته شد و به روابط با ترکیه هم آسیب زده است. واشنگتن نتوانست به تمامی دریا بد که پ ک ک برای آنکارا چقدر جدی است. واشنگتن «نیروهای دموکراتیک سوریه» یا همان قسد، ی پ گ و پ ک ک را متصل به هم می دید و با این کار، بدبینی ها را در ترکیه تعمیق و نظریه های توطئه را تغذیه کرد. از نظر آنکارا، واشنگتن در دفاع از شراکتش با دشمنان قدیمی ترکیه، این کشور را هدف سازی و فریب قرار داده بود. مقامات ترکیه می اندیشیدند، اگر آن طور که واشنگتن در گفت وگوهای رسمی ادعا می کند، این گروه ها واقعاً جدا از هم هستند، آمریکا می یاست به ترکیه کمک می کرد پ ک ک را شکست دهد. در عین حال، ترکیه هم اهمیت گروه هایی مثل داعش را در شکل دهی به دغدغه های امنیتی آمریکا دست کم می گیرد. از آن سو، سوریه در منافع ملی ترکیه جایگاه حیاتی دارد، در حالی که برای آمریکا چنین نیست. تا پیش از سقوط اسد، واگرایی در اهداف، هم پوشانی هایی در حوزه های نفوذ دو طرف ایجاد می کرد و مانع از همکاری واقعی شان در منطقه می شد؛ اما با تغییر رژیم در سوریه، پذیرا بودن ترامپ به افزایش نفوذ ترکیه و دغدغه های مشترک نسبت به داعش، راه را برای هماهنگی بیشتر می گشاید. ترکیه احتمالاً حامی ادامه حضور نظامی آمریکا در عراق باشد، گرچه از خروج ایالات متحده از شمال سوریه استقبال می کند. دلایلش این است که ترکیه حضور سوریه را در تقویت ظرفیت های عراق و محدود کردن نفوذ ایران کلیدی می بیند. ترکیه به نوبه خود در پروژه ۱۷ میلیارد دلاری توسعه جاده ای از بندر فاو در جنوب عراق، به مرز ترکیه، سرمایه گذاری کرده است. این مسیر، بر خلاف خواست تهران، عملاً ایران را دور می زند. آنکارا این پروژه را نه فقط ابتکاری اقتصادی بلکه تلاشی راهبردی می بیند، برای تقویت توانایی عراق

متناسب یک نیروی درون ساختاری اصلاح طلب نیست.

اصلاح طلبان در سال های گذشته بارها با چنین تناقضی دست به گریبان بوده اند؛ طرح مطالبات بزرگ، بدون امکان تحقق آنها، که به سرخوردگی پایگاه اجتماعی انجامیده است.

غیبت واقع گرایی درباره هزینه ها:
بیانیه صرفاً بر ضرورت تغییر تأکید می کند و تهدید فروپاشی را یادآور می شود، اما کمتر به هزینه های گذار و موانع واقعی این ایده ها می پردازد. مثلاً روشن نمی کند که انحلال نهادهای موازی چگونه باید انجام شود و چه مقاومت هایی در برابر آن وجود دارد؟ یا مذاکره مستقیم با آمریکا چگونه می تواند از سد مخالفت جریان های تندرو بگذرد یا چرا باید امید به نتیجه بخشی چنین تغییری داشت؟ غفلت از این پرسش ها باعث می شود متن بیشتر حالت خطابه داشته باشد تا تحلیل و راهبرد.

ادامه سرمقاله

ایهام در ساز و کار اجرا:
یک حزب درون ساختاری، مهم است که

نشان دهد چگونه می خواهد پیشنهادش را پیش ببرد:
از طریق انتخابات مجلس و شوراها؟
چانه زنی مستقیم با نهادهای حاکمیتی؟
یا فشار اجتماعی؟
بیانیه در این زمینه سکوت کرده است. این سکوت به معنای آن است که نویسندگان بیشتر به «اعلام موضع» فکر کرده اند تا به «اجرای عملی».

خطر دوگانه سازی انتظارات:
بیانیه از یک سو، خطابش به مردم و از سوی دیگر، به حاکمیت است. از یک سو، با زبان حماسی از «فرصت طلایی» و «سکوی پرش» می گوید، از سوی دیگر، می خواهد به نهادهای تصمیم گیر بیاورد. نتیجه این دوگانگی، ضعف در اقناع هر دو طرف است. نیروهای طرفدار وضع موجود و حاکمیت آن را بیش از حد تند و غیرواقعی می بینند و به آن حمله می کنند که چنین هم کردند و مردم هم آن را شعاری و غیرقابل تحقق دانسته و پیش خود خواهند گفت که اینها

نگاه تحلیلیگران

ادبیات بیانیه:
زبان بیانیه پر از تعابیر برطمطراق است؛ «فرصت طلایی»، «بزنگاه تاریخی»، «درواه های آینده متفاوت»، «سکوی پرش»، چنین واژگانی شاید برای بسیج افکار عمومی مناسب باشند، اما برای یک حزب درون حاکمیت لغاتی ادبی و غیرواقع گراییانه محسوب می شود. در مقابل، آنچه امروز نیاز است ادبیاتی ساده، صریح و تحلیلی است که بتواند هم مردم و هم تصمیم گیران را قانع و همراه کند. هدف بیانیه از چنین جبهه ای نباید گفتن حقایق کلی باشد. باید ایده روشن و عملی و راهگشا را طرح کند و حکومت و مردم را با آن همراه نماید. بیانیه حاضر بیش از این که حزبی باشد اعتراضی است. بیش از اینکه متضمن برنامه عمل باشد، بیان آرمان هاست. بیش از اینکه راه گفت وگو را باز کند جبهه ستیز را می گشاید که گشود. بیش از اینکه موجب اتحاد شود، موجب جدایی حنی درونی خواهد شد. این بیانیه با وجود دولتی که مورد حمایت انتخاباتی آنان بوده، سازگاری ندارد.